

اگر بخواهیم دست به یک تلاش جدی برای تعریف روشن فکر بزنیم، بی‌گمان نمی‌توان بسترهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و شرایط تاریخی که روشن‌فکران در آن زندگی می‌کنند را نادیده گرفت.

در مناقشاتی که این سال‌ها در محافل فکری - فرهنگی ایران بر سر تعریف و برداشت از مفهوم روشن‌فکری و نیز «مقوله‌ی مسئولیت» و یا «عدم مسئولیت» برای روشن‌فکر در گرفته است، آن چه بیش از همه جلب نظر می‌کند و بیش‌ترین بحث‌ها را در مورد این واژه دامن می‌زند، مفهوم «روشن‌فکری دینی» است که به همراه خود مفاهیمی دیگر چون «دموکراسی دینی» و یا «مدرنیته‌ی بومی» را نیز در ذهن‌ها تداومی می‌کند. اگر از تاثیر فضای سیاسی، اجتماعی زمان حاضر و سایه‌ای که بر روی مباحث تئوریک انداخته است، بگذریم و نگاهی نظری به این مباحث داشته باشیم، می‌توان گفت این بحث‌ها عمدتاً در چارچوب بحث کلانی چون سازگاری دین و مدرنیته و یا چه‌گونه‌ی رابطه‌ی اسلام و دموکراسی و اسلام و تجدد جای می‌گیرند و در این مباحثه‌ی گروهی در چارچوب «روشن‌فکران دینی» هیچ تقابلی میان دین نقادی شده با مبانی مدرنیته نمی‌بینند. و گروهی دیگر اساساً این ترکیب را ترکیبی پارادوکسیکال می‌دانند که عناصر درونی آن هیچ سازگاری معینی با هم ندارند.

هدف ما در این نوشتار تبیین دو نکته است تا در سایه‌ی آن‌ها، اولاً زاویه‌ی دید و نوع نگاه ما به مبحث روشن‌فکری دینی مشخص شود و ثانیاً در موضوع امکان یا عدم امکان روشن‌فکری دینی به عنوان یک پارادایم فکری - فرهنگی در ایران بحث نماییم.

۱- مهم‌ترین نکته‌ای که باید قبل از ورود به مبحث روشن‌فکری دینی روشن شود همانا مقصود و تصور ما از این مفهوم است. به عبارت دیگر مدافعان و منتقدان این مفهوم ابتدا باید تصور خویش از روشن‌فکری دینی، انتقادات خود از آن، حیطه و دامنه‌ی گسترش آن و زمینه‌های تاثیرگذاری روشن‌فکری دینی را تبیین کنند تا مشخص شود که اصولاً موضوع مناظره چیست و کدام پدیده در این مباحثات مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؟

# روشن‌فکری دینی

«نجات بهرامی»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

می توان روشن فکری دینی را عاملی در جهت نقد پذیر ساختن دین و آماده کردن آن برای ورود به دنیای مدرن دانست که در این تعریف «نقد سنت» مهم ترین مولفه‌ی این جریان قرار می‌گیرد و تعریفی حداقلی از آن به دست می‌آید که مورد قبول مدافعان و مدعیان روشن فکری دینی نیست. در این تعریف دین در کنار مقولات اجتماعی و فرهنگی دیگر و در عرض آن‌ها قرار می‌گیرد و ظهور مدرنیته آن را هم مانند سایر مقولات نیازمند تغییر و تحول می‌سازد. در این تغییر و تحولات روشن فکران دینی را از درون متحول ساخته، آماده ورود به دنیای جدید ساخته و با این دنیای جدید سازگار می‌کنند. همان کاری که مورخان با تاریخ، جامعه شناسان با جامعه شناسی و ادیبان با ادبیات می‌کنند. اگر چه نمی‌توان منکر تاثیرات متقابل دین، جامعه، ادبیات و... بر یکدیگر شد اما در مرحله‌ای که مرحله‌ی گذار نام دارد نقادی روشن فکران یک نقادی با رویکرد مدرن است که تلاش خود را متوجه‌ی نقد سنت و سازگار کردن مقولاتی مشخص با دستاوردهای دنیای مدرن ساخته است. به عبارت دیگر در مرحله‌ی گذار، نقد مدرنیته نقدی نارسا، معیوب و ناشی از عوامل غیر نظری و بیرونی است و تا شرایط در یک محیط کاملاً مدرن فراهم نشود، امکان رویت نارسایی‌های آن را نداریم. به طور خلاصه باید گفت اگر روشن فکری دینی در جهت نقادی سنت و نقد پذیر کردن مقوله دین و سازگار کردن آن با دنیای مدرن گام بر می‌دارد، نه تنها امری ممکن، بلکه بسیار ضروری است. اما اگر مدعی اشتغال بر دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی مانند اقتصاد، سیاست و... باشد، آن گاه با تناقضاتی روبه‌رو می‌شود که راه برون رفت از آن‌ها به یکی از دو راه موجود یعنی دست برداشتن از مدعی خود مبنی بر دینی بودن و یا روی آوردن به آرمان‌گرایی و حتا توتالیتریسیم ختم خواهد شد.

۲- نگارنده علیرغم این که پروژه روشن فکری دینی را در نقد دین و سنت بسیار موفق ارزیابی می‌کند، و ضرورت تداوم این نقد در ایران فعلی را هم انکار نمی‌کند، اما روشن فکری دینی به مثابه‌ی یک پارادایم در عرض مدرنیته و جدا از آن که هم دست به انتقاد از سنت زده و هم مدرنیته را به چالش می‌خواند، و می‌خواهد طرحی نو در انداخته و عرصه‌های زندگی را به رنگ و لعاب خویش در آورد را نمی‌پذیرد و آن را پنداری ناممکن و آرزویی توپیاپی می‌داند و در اثبات مدعی خود نکاتی را متذکر می‌شود:

# درگرداب پارادوکس

الف- توجه به مسئله‌ی عقب مانده‌گی و انحطاط در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی ایران، بدون اثر پذیری از مقایسه‌ی آن با کشورهای مدرن و دستاوردهای مدرنیته امکان پذیر نبوده است و این وضعیتی است که دوران گذار را در جوامع مختلف رقم می‌زند و افقی است که حرکت یک جامعه به نگاه به آن آغاز می‌شود. اگر چه ممکن است ادعا شود که مدرنیته تنها سبب روشن شدن مسأله‌ای به نام رکود و انحطاط در جامعه ما شده و لزومی ندارد که ما آن را پذیرفته و فرهنگ خود را بر اساس آن بازسازی کنیم، اما واقعیت این است که تاثیر مدرنیته بر فرهنگ ما به این جا محدود نشد و خرده‌گرایی مدرن تمامی ویژگی‌های بنیادین مدرنیته در حوزه اندیشه را در قالب آن چه فوکو «کنش استراتژیک» می‌نامد، به ما تحمیل کرده است. چرا که اولاً روش مادر نقادی سنت روشی مدرن است که برگرفته از خرده‌گرایی انتقادی است و پیش از آشنایی ما با غرب به این شکل وجود نداشته است و ثانیاً بازسازی سنت‌ها و به اصطلاح تسویه‌ی آن‌ها از سوی ما تنها بر مبنای برداشت‌های ذهنی ما و مطابق با الگوهای مدرن آن‌ها در زمان فعلی صورت می‌گیرد. به عنوان مثال شاخص مطرح شدن یک شخصیت تاریخی چون ابودر غفاری در اندیشه‌ی دکتر شریعتی تنها شبیه سازی مبحثی به نام سوسیالیسم در زمان فعلی به عنوان ابزاری رهایی بخش در راه ایجاد مساوات و برابری است و اگر شریعتی به سوسیالیسم علاقه‌ای پیدا نمی‌کرد، احتمالاً به سراغ ابودر و مطرح کردن وی و ترجیح دادن آن بر این سینا نمی‌رفت. این مسئله را می‌توان در مراجعه‌ی روشن فکران دوران مشروطه به ایران باستان و یا مثلاً برجسته کردن کوروش هخامنشی به عنوان مظهر حقوق بشر و آزادی خواهی مشاهده کرد.

ب- روشن فکری دینی می‌خواهد با پذیرش نهادهای مدرنی چون دموکراسی و برخی از میوه‌های مدرنیته، در آن‌ها روح دینی بدمد و جهت‌گیری کلی و نهایی آن‌ها را مفاهیمی چون سعادت، تعالی انسان، رفاه همه‌گانی و... قرار دهد. نکته‌ای که از آن غفلت شده است این که نهادهای اجتماعی از آن جایی که با مسایل واقعی و زودگذر در حیات جمعی مردم سرو کار دارند، در اصطکاک دایمی با زیست طبیعی مردم قرار

به طور خلاصه باید گفت اگر روشن فکری دینی در جهت نقادی سنت و نقد پذیر کردن مقوله دین و سازگار کردن آن با دنیای مدرن گام بر می‌دارد، نه تنها امری ممکن، بلکه بسیار ضروری است. اما اگر مدعی اشتغال بر دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی مانند اقتصاد، سیاست و... باشد، آن گاه با تناقضاتی روبه‌رو می‌شود که راه برون رفت از آن‌ها به یکی از دو راه موجود یعنی دست برداشتن از مدعی خود مبنی بر دینی بودن و یا روی آوردن به آرمان‌گرایی و حتا توتالیتریسیم ختم خواهد شد

دارند، جهت‌گیری خاصی که ناشی از آموزه‌های دینی باشد را نمی‌پذیرند و در صورتی که این امر اتفاق بیفتد، قوانین دینی و حتا دین به سرعت عرفی و زمینی می‌شود و علاوه بر این که روح دینی آن‌ها از بین می‌رود، حتا کارکرد و فایده یک قرارداد اجتماعی را هم نداشته و زندگی اجتماعی را با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌سازد. از این گذشته در صورت عرفی شدن و غیر مقدس شدن مقوله‌ی دین، اولاً جهت‌گیری کلی آن و ثبات و پایداری‌اش به عنوان یک فراروایت از بین می‌رود و ثانیاً در صورت وقوع چنین حالتی، دیگر نمی‌توان صفت دینی را به آن افزود و فرقی با قوانین عرفی و قراردادی که روح و جوهره مدرنیته در عرصه‌ی اجتماعی است ندارد.

ج- دین دارای یک هسته‌ی سخت است که در برابر زمینی شدن مقاومت می‌کند. به عبارت ساده‌تر اگر بتوان یک دین تاریخی را با انتقاد بی‌رویه، امروزی و نقدپذیر سازیم، و شاخ و برگ‌های زایدی را که در نتیجه‌ی گذر زمان و تأثیر فرهنگ‌های بومی مختلف بر تن آن روییده‌را از آن جدا سازیم، سرانجام به هسته‌ی سخت آن می‌رسیم که می‌توان آن را در نیاز انسان به پرستش و یا الهام بخش بودن دین و... جست و جو کرد. این هسته‌ی سخت بیش از آن که تابع زندگی زمینی انسان‌ها و قواعد و قوانین آنی و زودگذر آن باشد، خود ادعای جهت دادن به زندگی انسان‌ها، هنجار سازی و قانونمند کردن زندگی براساس روح کلی خود را دارد. اما زندگی و قوانین آن برخاسته از مناسبات هر روزه، نیازهای زودگذر و حتا متضاد شکل می‌گیرد و قرار داد اجتماعی بیش از آن که در انتظار یک جهت‌گیری خاص و تأثیر پذیری از یک معنای متافیزیکی باشد، گوشه به فرمان اراده افرادی است که ممکن است در آینده‌ای نه چندان دور به اقتضای زندگی روزمره خویش اراده‌ای جدید و متفاوت از تصمیم قبلی خود اتخاذ کنند.

د- روشن‌فکری دینی در نهایت به دنبال بستر سازی اجتماعی، اصلاح نظام فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است و صرفاً یک سرگرمی فکری نمی‌تواند باشد. از این رو در موضوع تعامل با مخالفان نظریه دینی و پیروان سایر ادیان و خلاصه تمام کسانی که در چارچوب اندیشه دینی نمی‌گنجند و یا از مومنان به این گفتمان و ایده نمی‌باشند، ناگزیر است روی‌کرد خود را مشخص کند. اگر همه‌ی نگرش‌ها و گفتمان‌های رایج در جامعه را در عرض یک‌دیگر می‌داند و مدیریت جامعه را ناشی از اراده اکثریت می‌داند، پس هیچ فرقی با دموکراسی، لیبرالیسم و کثرت‌گرایی نداشته و پسوند دینی آن بلا موضوع می‌شود. اما اگر در مفهوم دموکراسی، اکثریت و... دست به‌گزینش و نظارت استصوابی در جهت تحقق تئوری‌های خود بزند، لاجرم هیچ تفاوتی با نمونه‌های مشابهی که دموکراسی را بر طبق ایدئولوژی خود تعریف می‌کنند ندارد. از طرفی اگر روشن‌فکری دینی ادعا کند که ابتدا دموکراسی مدرن را پذیرفته و سپس در جهت رفع نواقص آن تلاش می‌کند، باز هم مشکل اول بروز می‌کند که در این صورت چه تفاوتی با سایر گفتمان‌های زیر مجموعه‌ی مدرنیته دارد؟ و مگر آن‌ها دموکراسی و حتا مدرنیته را بدون نقد پذیرفته‌اند و یا آن را مدینه‌ی فاضله می‌دانند؟

در پایان اشاره به یک نکته ضروری است و آن این که روشن‌فکری دینی با این که مدرنیته را در اصل پذیرفته است، اما ادعای وی در رد پاره‌هایی اساسی از مدرنیته ناشی از گرفتار شدن آن در حصار ایدئولوژی است. به عبارت دیگر روشن‌فکری دینی با این که در هوای مدرنیته نفس می‌کشد و از روش و متد آن نیز بهره مند است، اما در هیات یک ایدئولوژی همانند مارکسیسم ظاهر می‌شود و به انتقاد از پروسه و دنیای مدرن می‌پردازد. در مقایسه‌ی روشن‌فکری دینی و ایدئولوژی مدرنی هم چون مارکسیسم می‌توان گفت که مارکسیسم انتقاد خود را غالباً متوجه‌ی بسترهای اجتماعی خاصی می‌کند که در آن شکل گرفته است و این بسترها همانا سرمایه داری و لیبرالیسم کلاسیک است که مارکسیسم به مبارزه با آن برمی‌خیزد. اما روشن‌فکری دینی جنبه‌ی اصلی و انتقادی خود را متوجه‌ی سنت، نوع نگرش به دین و... می‌داند و آن را در این حیطه‌ها که پیرامونش قرار دارند هزینه می‌کند ■

روشن‌فکری دینی با این که مدرنیته را در اصل پذیرفته است، اما ادعای وی در رد پاره‌هایی اساسی از مدرنیته ناشی از گرفتار شدن آن در حصار ایدئولوژی است. به عبارت دیگر روشن‌فکری دینی با این که در هوای مدرنیته نفس می‌کشد و از روش و متد آن نیز بهره مند است، اما در هیات یک ایدئولوژی همانند مارکسیسم ظاهر می‌شود و به انتقاد از پروسه و دنیای مدرن می‌پردازد